

بهاءالدین محمد بن حسین عبدالصمد بن شمس الدین محمد بن علی بن حسن بن محمد بن صالح جباعی یا جبعی حارثی همدانی لویزانی از اولاد حارث بن عبدالله اعود همدانی از خواص اصحاب امیرالمومنین است . این سلسله نسب را از مقدمه حدائق النديه فی شرح الفوائد الصمدیه تالیف میرزا سید علی خان گرفته است. پس بدین گونه نسب درست وی چنین است : بهاء الدین عزالدین حسین بن عبدالصمد.....

خاندان وی از آغاز در جبل عامل در ناحیت شام و سوریه در قریحه ای به نام جبج یا جباع می زیسته و از نژاد حارث بن عبدالله اعود همدانی (متوفی در سال ۶۵ هجری) از معاریف اسلام بوده اند. ناحیت جبل عامل همواره یکی از مراکز معروف دین شیعه در مغرب آسیا بوده است. و پیشوایان و دانشمندان شیعه که از این ناحیت برخاسته اند بسیارند و در هر زمان حتی تاکنون فرق شیعه در جبل عامل بسیار بوده اند و در نهاران بنیاد دین اسلام و شیعه در ایران و استوار کردن بنیان آن مخصوصا از قرن هفتم هجری به بعد یاری بسیار کرده اند و خاندان بهایی نیز از همان خانواده های معروف شیعه در جبل عامل بوده است.

« پدر »

شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهایی دانشمند زبردست، ادیب، نویسنده، شاعر و در جمیع فنون، به تخصیص فقه و تفسیر وحیث و عربیت فاضل و دانشمند بود. و از پیشوایان شیعه و مشایخ معروف بوده و بجز فرزندش بهاء الدین محمد، جمعی از پیشوایان شیعه ایران شاگرد او بوده اند. این عزالدین حسین از شاگردان و اصحاب پیشوای بسیار معروف شیعه، زین الدین علی بن احمد عاملی جلی معروف به شهید دوم یا شهید ثانی بوده که هر دو از یک قریه و از یک دیار برخاسته اند و زین الدین علی در سال ۹۶۶ در راه دین و عقیدت خویش کشته شده است. عزالدین حسین که در ۹۸۴ در ۶۶ سالگی درگذشته، در سال ۹۱۸ ولادت یافته و در سال ۹۶۶ که شهید دوم کشته شده، وی ۴۸ سال داشته است.

« برادر »

برادر بزرگتر شیخ بهایی به نام عبدالصمد که کتاب فواید الصمدیه معروف به صمدیه را تألیف کرده است و همواره تدریس این کتاب در مدارس ایران معمول بوده است این برادر در سال ۱۰۲۰ در اطراف مدینه درگذشت و پیکر او را به نجف برده اند و در آنجا به خاک سپردند نکته قابل توجه آن است که وی از مادر دیگر باشد؛ زیرا که ظاهراً تفاوت سن در میان این دو برادر لااقل ۱۰ سال بوده است نکته دیگر آن است که بهایی کتابی به نام این

برادر نوشته و معمولاً کهتران کتاب به نام مهتران می پرداختند این امر پسندیده از مردی بر نمی آید مگر اینکه بدین گونه نیکوییها آراسته باشد.

« ولادت »

قدیمی ترین مأخذی که در ولادت بهایی داریم گفته سید علی خان در سلافه العمر است که در بعلبک غروب آفتاب چهارشنبه ۳ روز مانده از ذیحجه سال ۹۵۳ می نویسد و می گوید وی خردسال بود که پدرش او را به ایران آورد. مؤلف مزبور در کتاب دیگر خود، حدایق النديه فی الشرح فواید الصمدیه تولد وی را نزدیک غروب چهارشنبه ۱۷ ذیحجه ۹۵۳ در بعلبک ضبط کرده و گوید این نکته را از روی خط پدرش نوشته اند، ولی پیداست که در نقل و شاید در چاپ تحریفی شده و ۲۷ را ۱۷۱ نوشته اند. شگفت تر از همه آن است که بر سنگی که بر سر خاک او در مشهد است ولادت او بدینگونه نوشته شده : « طلوع نیر ولادتش درغروب پنجشنبه شهر محرم الحرام در بعلبک در سنه ۹۵۳ واقع »

ولی چنانچه پس از این خواهد آمد، پیداست که مطالب آن سنگ معتبر نیست و این سنگ را مدتها پس از مرگ او بر سر خاک وی نهاده اند. مؤلف روضات الجنات نیز گفته اند که ولادت وی در بعلبک در روز پنجشنبه ۱۳ روز مانده از محرم سال ۹۵۳ بوده است. البته از همه این گفته های مختلف در کتاب ها، ضبط سید علی خان در سلافه العصر معتبر تر

است. زیرا که وی نزدیک ترین کسی به زمان وی بوده و آگاهانه ترین کسی از احوال او و معتبرترین کس از میان مؤلفین کتب درباره زندگی شیخ بهایی است وی پیش از آنکه پدرش به ایران آید، متولد شده و چنانکه از منابع مزبور بر می آید احتمال بسیار می رود که در آن زمان ۱۳ ساله بوده است. و کتابهایی که وی در این سن سیزده سالگی به خط خود نوشته، هنوز در ایران موجود است. تنها چیزی که درست است، این است که قسمتی از کودکی خود را در قزوین گذرانده است. و به آیین ایران پرورش یافته و از آغاز عمر زبان پارسی را آموخته است، چنانکه مؤلف عالم آرای عباسی می گوید : در صغر سن با والد ماجد به ولایت عجم آمد و بهترین دلیل این نکته افکار ایرانی محض و تمایل تام وی نسبت به تصوف ایرانی و فرهنگ ایران است که در بیشتر از آثار وی و مخصوصا در اشعار فارسی او آشکار است و نیز زبردستی فوق العاده است که در زبان فارسی داشته و در نثر و مخصوصا فارسی با منتهای توانایی وارد شده است و شعر فارسی او مخصوصا غزلیات و رباعیات وی یکی از بهترین نمونه های اشعار فارسی در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری در ایران است و بر بسیاری از سرایندگان هم عصر رجحان و دارد و بالاترین برتری او آن است که در آن بحبویه سبک هندی که تقریبا تمام شاعران ایران پیرامون آن سبک می گشتند، وی یکی از سرایندگان نادری است که بدان روش شعر نگفته و همان اصول

انسجام و روانی و سادگی و طراوت خاص شعرای عراق را که پیش از سبک هندی معمول بوده است، نگاه داشته و اغلب شعر او به شعر حافظ در غزل و رباعی، و به شعر جلال الدین بلخی در مثنوی شبیه بوده است.

« جوانی و تحصیلات »

همه کسانی که در احوال بهاء الدین محمد بحث کرده اند گفته اند: که وی نخست نزد پدر خود درس آموخته است و چون می دانیم که در مرگ پدر بیش از سی و یک سال نداشته است، پیداست که پیش از این سن نزد پدر شاگردی کرده است چنانکه گذشت، در کودکی که با پدر به ایران آمده است، چندی در قزوین زیسته و چون در آن زمان قزوین پایتخت ایران بوده است، قهرا دانشمندان شیعه که از نخستین پادشاهان صفوی یآوری و عزت بسیاری دیده اند می بایست در قزوین گرد آمده باشند. پیش از آن هم شیعه در قزوین بسیار بوده اند و یکی از دلایلی که صفویه آن را پایتخت خود کرده اند همین است و پس از آن هم تا مدتهای مدید بلکه تا دویست سال بعد، قزوین یکی از مراکز مهم دین شیعه و جای درس و بحث و علم آموختن بوده است و بهائی نیز می بایست در آنجا تحصیل کرده باشد. از آن پس بهائی سفرهای دیگری کرده است: ظاهراً چندی در مشهد تحصیلات خود را ادامه می داده و مدتی در هرات به همان منصب پدر مشغول بوده و سپس در خراسان و

آذربایجان و عراق و آسیای صغیر و سوریه و لبنان و مصر و حجاز و غیره سفر کرده است. اما چنانکه گذشت، در تمام مدتی که پدر وی در هرات بوده، او در آن شهر با وی نبوده است؛ زیرا که نسخه ای از کتاب اشکال التأسيس، تألیف قاضی زاده رومی که از کتابهای معتبر نجوم است، در کتابخانه دانشکده معقول و منقول (مدرسه سپهسالار) در تهران هست که از آغاز تا انجام به خط اوست و در کودکی هنگامی که درس می خوانده، برای خود نوشته است و در سال ۹۷۹ یعنی در سن ۱۶ سالگی و تقریباً ۳ سال پس از آنکه به ایران آمده، به پایان رسانده و در این زمان در قزوین بوده است و نیز چنانکه گذشت، زمانی از دور، اشعاری برای پدر فرستاده و این در سال ۹۷۰ بوده است که بیست و شش سال داشته و اظهار شوق نسبت به پدر و به شهر هرات کرده است و ظاهراً این هم زمانی بود که در قزوین تحصیل می کرده است. اما استادان دیگر وی بجز پدرش، چنانکه مؤلف عالم آرا آورده است بدین قرار بوده اند: تفسیر وحید و عربیت و امثال آن را از پدر، حکمت و کلام و بعضی علوم منقول را از مولانا عبدالله مدرس یزدی، مؤلف مشهور حاشیه بر تهذیب منطق، معروف به «حاشیه ملا عبدالله» و ریاضی را از ملاعلی مذهب و ملا افضل قاضی مدرس سرکار فیض آثار و بعضی اهل فن و طب را از حکیم عمادالدین محمود آموخته است. و در اندک زمانی در منقول و معقول پیش رفته و به تصنیف کتاب پرداخته است. آقا

حاج محمدآقا نخجوانی تاجر معروف، در تبریز نسخه ای از رسائل عزالدین حسین دارد که یک رساله آن در واجبات علمی و عملی به خط کودکی بهائی است و در پایان آن چنین رقم کرده است: «تمت الرساله بعون الله و حسن التوفيقه علی يد العبد الفقير الی الله الغنی بهاء الدین بن حسین الحارثی يوم الثلاثا من شهر شوال فی شهر سنه ست و ستین و تسعمائه» و پیداست که این نسخه را بهائی در روز سه شنبه ماه شوال ۹۶۶ به پایان رسانده است، و می دانیم که در این زمان ۱۳ سال داشته است، در هر صورت، مسلم است که بهائی از کودکی و لااقل از سن ۱۳ سالگی، با شور سرشاری، جویای دانش بوده و با شوق و کوشش بسیار، در پی علم می رفته است.

«مراحل زندگی»

گروهی از مؤلفین درباره وی نوشته اند که سی سال سفر کرده و سی سال به زهد و گوشه نشینی پرداخته است. ظاهراً نخستین کسی که گفته است وی سی سال سفر کرده، میر سید علی خان در کتاب حدایق النديه فی شرح فواید الصمدیه است که گوید: در آغاز عمر به جهانگردی رفت و در کسوت فقر آمد و سی سال سفر کرد و یک شب و یک روز نیارمید و سپس به ایران آمد. این گفته ظاهراً بسیار اغراق آمیز است زیرا که وی مردی بسیار

پرکار و در زمان خود در نهایت تقرب به دستگاه شاهی و صاحب مقامات ظاهری معروف بوده و قطعا مدتی شیخ الاسلام اصفهان، پایتخت ایران بوده است. بالاترین پایه ظاهری روحانیان زمان خویش را داشته و البته مقامی را مشاغلی گوناگون بوده است و نمی توانسته سی سال در سفر و سی سال در عزلت بگذراند؛ زیرا که عمر وی رویهمرفته هفتاد و هفت سال بوده است و اگر شصت سال از آن را که در سفر و عزلت گذراند، کم کنیم، هفده سال می ماند و البته آن مدت را نیز در کودکی و در راه تحصیل دانش گذرانده است. پس این همه تألیفات را در چه زمان کرده و کی توانسته است به وظایف گوناگون شیخ اسلامی خود پردازد؟ تردیدی نیست که وی سفر بسیار کرده ، اما نه چندان کی سی سال کشیده باشد، و نیز شکی نیست که طبعاً از روی فطرت خود متمایل به تصوف و عرفان بوده است، ولی نه چندان در این راه خشک و ظاهربین بوده است که گوشه نشین باشد و به کاری دست نزند. مولف عالم آرا می نویسد که وی پس از فوت شیخ علی منشار، منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی امور شرعی اصفهان یافت. مدتی بود تا شوق کعبه و بازگشت درویشی غلبه کرد. وبا درویشان سفر کرد و مدتی در عراق عرب و شام و مصر و بیت المقدس می گشت. در سفر به خدمت دانشمندان و صوفیه رسید و پس از آن می نویسد : اکنون در عالم ظاهر و باطن سرآمد روزگار است و همیشه از ملتزمین در

رکاب شاه عباس به شمار می رود و در سفر و حضر با اوست و در شعر مخصوصاً مثنوی به روش ملای رومی زبر دست است. از این مطلب پیداست که در سال ۱۰۱۹ بهائی در اصفهان بوده و پس از آن در ۱۰۲۵ که مولف عالم آرا شرح حال وی را نوشته نیز در اصفهان بوده ، چنانکه از ظاهر کلام پیداست و ظاهراً از سال ۱۰۱۹ تا سال ۱۰۳۰ که در گذشته است ، یعنی مدت یازده سال از پایان عمر خود دیگر از اصفهان بیرون نرفته و سفری نکرده است و اگر هم بیرون رفته باشد، به سفرهای کوچکی با شاه عباس اقدام کرده است. دانشمند فرزانه، عارف بزرگوار، آقای محمدباقر الفت که به حق و وراثت، از بزرگان اصفهان است، در جواب پرسشی که از وی درباره منزل شیخ بهائی شده بود می نویسد : « در اصفهان فعلاً دو خانواده به نام و نشان، از اولاد و اعقاب شیخ موجود و مشهورند و یکی از آنها در محله (تل واژگان) واقع در جنوب شرقی شهر، سکنی دارند و بنده از پیرمردان آنها شنیده ام که خانه مسکونی شیخ در همین محله بوده است. از این قرار، بهائی در اصفهان در محله تل واژگان در جنوب شرقی شهر خانه داشته است و شاید در همین خانه رحلت کرده باشد. در باب خانه بهائی در اصفهان، شاردن مسافر معروف فرانسوی، در سفرنامه خود دو اشاره دارد :

(۱) نخست در وصف شهر اصفهان، در باب محله دردشت، گوید که در آن محله کوچه ای است به نام شیخ بهاء الدین محمد که کتاب معروف در اعمال دینی «جامع عباسی» را نوشته و در آنجا خانه داشته است. در این کوچه ۲ گرمابه است که یکی بزرگتر است و حمام شیخ می نامند. ظاهراً این همان گرمابه ای است که هنوز در اصفهان هست و ذکر آن خواهد آمد.

(۲) در جای دیگر در باب محله خواجه بزرگ، گوید: این محله به بازاری منتهی می شود که بازار مستوفی می نامند و پس از آن مسجدی به همین نام (مسجد مستوفی)، هست و در پس آن آسیابهایی هست و نزدیک آن غسلخانه است در همین محله خانه شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی است که فقیه معروف ایرانی است و خلاصه ای از اعمال دینی در بیست فصل نوشته که جامع عباسی می نامند؛ زیرا که به فرمان شاه عباس بزرگ آن را نوشته است.

«عیال»

همسر بهائی دختر شیخ زین الدین علی المنشار عاملی بوده. چنانکه پیش از این اشاره رفت، مولف عالم آرا گفته است که: وی شیخ الاسلام اصفهان بوده و پس از مرگش این منصب به بهائی رسیده است. این شیخ زین الدین علی المنشار عاملی پدرزن و همشهری

بهائی که وی پس از مرگ جای او را گرفته است، از مقربان شاه طهماسب بوده و به همین جهت، شیخ الاسلام اصفهان شده و او سبب شده است که عز الدین حسین، پدر بهائی، به ایران آمده و در ایران کارش بالا گرفته است. مولف منتخب التواریخ از مستدرک الوسائل چنین آورده است که بهائی زنی دانشمند داشت که عالم و محدث و فقیه و دختر زین الدین علی معروف به المنشار عاملی بود و ۴ هزار کتاب از پدر زنش ماند و به زنش رسید؛ زیرا که وی فرزند دیگری نداشت و این شیخ علی نخست شیخ الاسلام اصفهان بود و سپس این منصب به بهائی رسید و در فواید الرضویه از ریاض العلماء آورده : که زنان نزد او درس می خواندند و پدرش زین الدین علی المنشار از دانشمندان معاصر شاه طهماسب بود و کتابهای بسیاری داشته که از هند آورده بود و بعد از مرگش به دخترش رسید و این کتابها از جمله کتب بود که بهائی وقف کرد و چون درگذشت بیشتر این کتابها ناچیز شد و از بین رفت، زیرا که متولی در نگهداری کتابهانکوشید.

« اخلاق و عقاید و معلومات »

از آنچه معاصرین بهائی در حق وی گفته اند و از آنچه از آثار وی به خوبی بر می آید، مسلم است که وی مردی بسیار وارسته و درویش مسلک و دور از هوای نفس و دوستدار دانش و مردم دوست و بخشنده و فروتن بوده و همه خویهای که باید در دانشمندی صوفی

منش گرد آید در سرشت وی فراهم آمده بوده است. مولف خلاصه الأثر می نویسد : پس از آنکه شیخ الاسلام شده بود، به فقر و جهانگردی رغبت کرد و ترک مناصب گفت و به زیارت حج و خاک پیغمبر رفت و سی سال در سیاحت بود و با دانشمندان دیدار می کرد و چون به ایران بازگشت آوازه دانش او بلند شد و به تصنیف پرداخت و دانشمندان جهان به او رجوع می کردند. مولف سلافه العصر نیز می گوید : سرای عالی داشت که یتیمان و زنان بدان پناه می بردند و بسیار کودکان نوزاد در آن شیر می خوردند و بسیار مردم از آن پناه جستند و وی به مردم بسیار چیز می بخشید، ولی با آنهمه تقرب میل به پادشاه نداشت و بیشتر مایل به تنهایی و جهانگردی بود. و چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد شخصیت وی مذهبی و علمی است و بدور از سیاست عمل کرده است. مولف روضات الجنات گوید : شاگردان وی روز تعطیل بیش از روز درس از همنشینی با او بهره می بردند. زیرا که در آن روز مطالب علمی و نوادر اخبار و اشعار و حکایت بسیار می گفت، و جای دیگر گفته است : برخی گفته اند که وی اهل سنت و جماعت بوده و تقیه می کرده است و نیز گویند کتاب جامع عباسی را از آن نوشت که از تهمت صوفی بودن رهایی جوید. دیگران گفته اند که با هر گروه و کیشی به مقتضای طریقت ایشان راه می رفت، چنانکه پاره ای از علماء عامه ادعا کرده اند که از ایشان است و برخی بر اعتقادات او خرده گرفته اند. از شمایل او یگانه

اطلاعی که داریم آن است که مولف قصص العلماء گوید : « شیخ بسیار کم ریش بود » و چنانکه پیش از این گذشت، در سفرها جامه درویشان و جهانگردان و سیاحان می پوشیده است. اما این خرده ها که بر وی گرفته اند ، پیداست که سبب آن چیست : هیچ تردیدی نیست که وی دانشمندترین مردم روزگار خود بود و از بسیاری دانش، مسائل بر او کشف و حل شده بود که دیگران همه از آن بی خبر بودند و استطاعت و استعداد درک و فهم آن نداشتند. و البته چون وی به زبونی و بی استعدادی همعصران خود پی برده بود، درصدد آشکار کردن آن مطالب بر نمی آید و بدین جهت کسی آن چنانکه باید، پی به مقام او نبرده بود و سخن وی یا رفتار و گفتار او را تأویل نمی توانست کرد؛ و این است که اینهمه نسبتهای ضد و نقیض به او داده اند. در این میان، چیزی که مسلم است این است که قطعا مشرب تصوف داشته و طبعا به عرفان و سلوک متمایل بوده است. کدام دانشمند بزرگ روشنفکر با ذوق ایرانی که همین صفت را نداشته باشد؟ بزرگترین کاری که بهائی در جهان کرده آن است که همواره در تألیف میان طریقت و شریعت کوشیده است، در همه آثار وی این کوشش جانکاه که در جمع میان عرفان و فقه به کار برده، آشکار است. در ضمن آنکه از علوم طبیعی و ریاضی کاملا بهره مند بوده است و در حکمت و فلسفه نیز دستی داشته ، چون طبع وی فطرتا مایل به تصوف بوده و لازمه مقام ظاهری او فرو رفتن

در غوامض فقه بوده است، همواره در دو رشته بسیار مهم کاری کرده است: نخست، در ریاضیات که در این فن آثار بسیار جالب توجه از خویش گذاشته و سپس، در حدیث و فقه و تفسیر که مشغله شبانه روزی او و لازمه مقام شیخ الاسلامی او بوده است و همه جا در کتابهای حدیث و فقه و حتی در کتابهای دعا که تالیف کرده است، آن روح تصوف و عرفان را با خویش آورده و با نهایت زبردستی و با کمال دلنشینی، دشوار پسندیهای فقیهان پیش از خود را سرچشمه عرفان آب داده و در لفافه زراندود تصوف پیچیده است. شماره مردانی بزرگ که در عالم اسلام از اینگونه تالیفات در میان گفتارهای متضاد کرده و این سرحد اندیشه را بدان سرحد دیگر رسانده و نزدیک کرده اند بسیار کم است. حجه الاسلام غزالی نخستین آنهاست که همواره کوشیده است دین را جامه سلوک و عرفان بپوشاند و به راه طریقت اندر آرد. شهاب الدین مقتول (شیخ اشراق) پیوسته رد آن گام زده است. که حکمت یونان و حتی تعلیمات مانوی را با دین الفت دهد. پس از او افضل الدین کاشانی همه کوشش خود را در این راه به کار برده که در میان حکمت و تصوف مؤانستی فراهم سازد. پس از بهائی صدر الدین شیرازی (ملاصدرا) نیز در الفت میان فلسفه و دین کوشش های بسیار کرد. و به همین جهت است که در میان بزرگان اسلام غزالی و

شیخ اشراق و بابا افضل و ملاصدرا مقام خاص و جایگاه دیگری دارند که دست دیگران

بدان نمی رسد و به هر حقی که بخواهیم، جای دارد بهائی را نیز در شمار ایشان درآوریم.

مولف مستدرک الوسایل از محبوب القلوب آورده است که میر محمد باقر داماد گفته است؛

از خوان فلک قرص جوی بیش مخور انگشت عسل مخواه و صد نیش مخور

از نعمت الوان شهان دست بدار خون صد هزار درویش مخور

و این رباعی تعریض به شیخ بهائی است، شیخ در پاسخ او گفته است؛

زاهد به تو تقوی و ریا ارزانی من دانم و بی دینی و بی ایمانی

تو باش چنین و طعنه می زن بر من من کافر و من یهود و من نصرانی

در مناسبت وی با میرمحمد باقر داماد شکی نیست، زیرا که هر دو در یک زمان و در یک

محیط می زیسته و در یک راه می پوییده اند و هر دو نزد شاه عباس مقرب بوده اند و میر

داماد نیز سلیقه وی را داشته و مانند او در میان شریعت و طریقت جمع کرده و حکمت را

نیز بر آن افزوده بود. مولف روضات الجنات گوید که در میانشان مشاجره بوده است و

میرداماد به او نوشته بود؛

ای سر ره حقیقت، ای کان سخا درمشکل این حرف جوانی فرما

گوئی که خدا بود و دگر هیچ نبود چون هیچ نبود پس کجا بود خدا؟

و بهائی در جواب او گفت؛

ای صاحب مسئله تو بشنو از ما تحقیق بدان که لامکانست خدا

خواهی که ترا کشف شود این معنی جان در تن تو بگو کجا دارد جا؟

این حکایت در زبان مردم ایران بسیار رایج و مشهور است و روایتی دارد که بدینگونه

شنیده ام که در مجلسی شیخ بهائی و میرداماد و میر ابوالقاسم فندرسکی هر سه نشسته

بودند. شیری که از شیرخانه زنجیر گسسته و از شیربانان گریخته بود ناگهان وارد سرای آن

مجلس شد. بهائی چهره خویش را گرفت و میرداماد به سجده رفت و میرفندرسکی از جای

نجنبید و چون هر سه پرسیدند، بهائی گفت؛ من به نیرون دانش دانسته بودم که شیر را تا

گرسنه نباشد بر انسان خطری نیست، لیکن از روی طبیعت بشری از دفاع خودداری

نتوانستم. میرمحمد باقر داماد گفت : من در نسب و سیادت خود شک نداشتم و می

دانستم که گوشت و خون فرزند رسول بر دادن حرام است و سجده شکر کردم که چنین

موهبتی دارم. میر فندرسکی گفت : من به قوه تصوف و کرامت یقین داشتم که شیر را نیز

تسخیر کنم. و به من آزاری نمی رساند، این بود که از جا نجنبیدم. نکته دیگر که درباره بهائی می توان نوشت، این است که در عرف مردم ایران همواره به مهارت بسیار در ریاضی و معماری و مهندسی معروف بوده و هنوز به همین صفت معروف است؛ چنانکه معماری مسجد شاه اصفهان و مهندسی حصار نجف را به او نسبت می دهند و نیز شاخصی برای تعیین اوقات شبانه روزی از روی سایه آفتاب یا به اصطلاح فنی ساعت آفتاب یا صفحه آفتابی و یا ساعت ظلّی در مغرب مسجد شاه در اصفهان هست که می گویند وی ساخته است. در احاطه کامل وی در مهندسی و مساحی و غیره هیچ تردیدی نیست و بهترین نمونه که هنوز در میان است، نخست تقسیم آب زاینده رود به محلات اصفهان و قراء مجاور رودخانه است که معروف است هیئتی در آن زمان از جانب شاه عباس به ریاست او مأمور شده و ترتیب بسیار دقیق درستی با منتهای عدالت و دقت علمی در باب حق آب هر ده و آبادی و محله و بردن آب و ساختن مادیها داده اند که هنوز به همان ترتیب معمول است و اصل طومار آن در اصفهان هست. این نقشه تقسیم آب زاینده رود به نام « طومار شیخ بهائی » معروف و از آن زمان تاکنون، همواره دستور عملی و علمی متصدیان کار و حکام اصفهان و حقوق چند صد هزار مالک و رعیت است. دیگر از کارهای علمی که به بهائی نسبت می دهند طرح ریزی کاریز نجف آباد اصفهان است که بنام قنات زرین کمر،

یکی از بزرگترین کاریزهای ایران است و از مظهر قنات تا انتهای آبخور آن نه فرسنگ است و به یازده جوی بسیار بزرگ تقسیم می شود و طرح ریزی این کاریز را نیز از بهائی می دانند. دیگر از کارهای علمی که به نام شیخ بهائی معروف است تعیین سمت قبله مسجد شاه اصفهان است.

دیگر از کارهای شگفتی که به بهائی نسبت داده اند، ساختمان گلخن گرمابه ای است که هنوز در اصفهان از آن زمان مانده و به حمام شیخ بهائی یا حمام شیخ معروف است و آن حمام درمیان مسجد جامع و هارونیه در بازار کهنه نزدیک بقعه معروف به درب امام واقع شده و مردم اصفهان از دیرباز همواره عقیده داشته اند که گلخن آن گرمابه را بهائی چنان ساخته بود که با شمعی گرم می شد و در زیر پاتیل گلخن فضایی تهی تعبیه شده بود و شمعی گذاخته در میان آن گذاشته و آن فضا را بسته بود و شمع تا مدت‌های مدید همچنان می سوخت و آب حمام بدان وسیله گرم می شد و خود گفته بود که اگر روزی آن فضا را بشکافند، و شمع خاموش شود گلخن از کار می افتد. چون پس از مدتی به تعمیر گرمابه پرداختند و آن محوطه را شکافتند، فوراً شمع خاموش شد و دیگر از آن پس نتوانستند بسازند. در این گرمابه جام مسین کهنه ای هست که زنان شبهای چهارشنبه و مخصوصاً چهارشنبه سوری با آن، به اصطلاح خود، چله بندی می کنند یا چله می گیرند و آب

آن را بر سر می ریزند که بار گیرند و بزایند آن جام را نیز به شیخ بهائی نسبت می دهند و
ظاهرا هفت جام بدین گونه بوده است که اینکه یک یا دو از آن باقی مانده و خواص آن
جام را از کرامات بهائی می شمارند.

« فرزندان »

در باب اینکه آیا بهائی را فرزندی بوده است، یا نه راه تحقیق از همه سو بسته است.
دانشمند عارف، آقا محمد باقر الفت، در نامه ای که از اصفهان نوشته است بیان کرده است
: « به خاطر می آورم که سابقا در کتب تراجم پرسی از شیخ به نام علی دیده باشم که
گویا اهل علم و فضل هم بوده. معذالک در این باب جازم نیستم که عرض بنمایم.» در نامه
دیگری که پیش از این هم بدان اشاره رفت، می نویسد : « در اصفهان فعلا دو خانواده
به نام و نشان اولاد اعقاب شیخ موجود و مشهورند و یکی از آنها در محله تل واژگان واقع
در جنوب شرقی شهر سکنی دارند و بنده از پیرمردان آنها شنیده ام که خانه مسکونی
شیخ در همین محله بوده است. » نیز چنانکه پیش از این هم اشاره شد از مردم اصفهان
روایت است که در محله بید آباد در شمال اصفهان، مردمی می زیستند که خود را از
فرزندان بهائی می شمارند و پیشه ایشان سفیداب سازی است و اختراع آن را به بهائی

نسبت می دهند. هم از ایشان شنیده ام که محله احمد آباد در مشرق اصفهان، گروهی دیگرند که ایشان نیز خود را از نسل او می دانند. در طهران هم خانواده ای هست که خود را به وی منسوب می دارد. با این همه، در هیچ کتابی تا کنون اثری و نشانی از فرزندان وی نیافته ام و بدین جهت تا اکنون معتقدم که بهاء الدین محمد عاملی را فرزندی نبوده است و این کسانی که خود را از خاندان او می شمارند، شاید از راه دیگری به وی منسوب بوده باشند.

« شاگردان »

شیخ بهائی از دانشمندان بسیار معروف دانش پرور فضل گستر زمان خود بوده و همواره به درس و بحث می پرداخته است و در انتشار علم سخای مخصوص داشته و همیشه و هر ساعت برای آموزش و پرورش خاطر جویندگان دانش آماده بوده است. به همین جهت، گروهی از دانشوران نامی قرن یازدهم که مدتی پس از وی زیسته اند، نزد وی درس خوانده اند و آنهایی که نامشان در کتابها مانده است بدین قرارند :

۱. شیخ جواد بن سعدالله بن جواد بغدادی کاظمینی معروف به فاضل جواد که زبده فی الاصول الفقه و خلاصه الحساب او را شرح کرده است.

۲. ملامحمد محسن بن مرتضی بن محمود فیض کاشانی، متوفی در ۱۹۰۱، مولف طرائق

الحقایق گوید : در آغاز کتاب وافی خود بدین نکته اشارت کرده که شاگرد بهائی بوده است.

۳. سیدمیرزا رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی طباطبائی نائینی متوفی در

۱۰۹۹.

۴. مولا محمد شریف بن شمس الدین محمد رویدشتی اصفهانی متوفی در ۱۰۸۷

۵. ملا خلیل بن غازی قزوینی متوفی در ۱۰۸۹

۶. ملا محمد صالح بن احمد سروی طبرسی مازندرانی متوفی در ۱۰۸۱

۷. شیخ زین الدین محمد بن حسن بن زین العابدین علی بن احمد عاملی شهید ثانی

متوفی در ۱۰۳۰

۸. ملا ابوالحسن علی مشهور به ملا حسنعلی بن ملا عز الدین عبدالله بن حسین شوشتری

متوفی در ۱۰۹۹

۹. شیخ محمد بن علی عاملی تنبینی

۱۰. سید احمد بن زین العابدین علوی مولف مفتاح الشفاء در شرح الهیات شفاء

۱۱. شیخ محمود بن حسام الدین جزایری

۱۲. ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی متوفی در ۱۰۷۰. چنانکه خود در کتاب لوامع

صاحبقرانی خویش ذکر کرده است، نزد بهائی شاگردی کرده و در ترجمه وی در روضات الجنات نیز چنین آمده است.

۱۳. سید عزالدین ابوعبدالله حسین بن حیدر بن قمر حسینی کرکی عاملی معروف به

مجتهد مفتی اصفهان، متوفی در ۱۰۷۶

۱۴. شیخ حسام الدین محمود بن درویشعلی

۱۵. ابوطالب تبریزی که بهائی به خط خود در پایان نسخه ای از « رساله الصلوه » اثنی

عشریات به او اجازه داده است.

۱۶. بهاء الدین محمد عاملی که در لقب و نام و مولد با وی شریک بوده و از او نیز نامی در

مراجع نیست، ولی نسخه ای از اربعین حدیث، چنانکه آقای صادق انصاری مقیم تهران

آگاهی داده است، نزد او است که در پایان آن بهائی به خط خود به او اجازه روایت داده

است.

نامبردگان فوق جمعی از مجموع سی و سه تن از شاگردان بهائی بوده اند که برخی از

ایشان دانشمندان معروف قرن یازدهم بوده اند، و این خود منتهای جلالت قدر بهائی است

که چنین مردان بزرگی از وی بهره برده و علم آموخته باشند. و برخی دیگر که از او دانش

آموخته و روایت کرده اند، آثاری از ایشان نمانده است و تواند بود که گروهی دیگر نیز نزد وی شاگردی کرده باشند که در کتابها نامی از ایشان نمانده باشد.

« مؤلفات »

بهائی را تقریباً در همه علومى که در زمان وی معروف بوده، مخصوصاً در اخبار و احادیث و تفسیر و اصول و ادعیه و فقه و حکمت و ریاضیات مؤلفات بسیار است که همه آنها معروف و نسخه های بسیار از آن به دست مردم است و برخی از آنها چاپ شده و پاره ای چندین بار در ایران و خارج از ایران انتشار یافته است. فهرستهای نسبتاً کاملی از مؤلفات وی در تراجم احوال او ثبت کرده اند و گروه کثیری از دانشمندان ایران و خارج از ایران بر کتابهای معروف او شرح یا حاشیه نوشته اند، و بسیاری از این کتابها مدتهای مدید در ایران و حتی در هندوستان جزو کتابهای درسی بوده است. تالیفات بهائی به چیزی در حدود ۸۶ مورد می رسد.

اینک فهرستی از مؤلفات وی که در کتابها نام برده اند یا نسخه های آنها به دست است و یا چاپ شده، در نتیجه جستجوهای که کرده ام، به دست آمده و به ترتیب حروف هجا ثبت می کنم :

۱. اثنی عشریات خمس که به نام « رساله اثنی عشریه » یا « رسائل خمس اثنی عشریه »

نیز معروف است؛ و چون این کتاب را تدریجا تمام کرده است، به نامهای مختلف نامیده است.

(۱) رساله فی الطهاره (۲) رساله فی الصلوه (۳) رساله فی الزکوه (۴) رساله فی الصوم (که حسین

بن موسی اردبیلی ساکن استرآباد شرح کرده است و در حین تالیف آن خبر مرگ بهائی در اصفهان و حمل جسد او به مشهد به وی رسیده است).

۲. اربعین حدیثا معروف به « اربعین » که مولف تاریخ عالم آرا نام آن را « چهل حدیث »

ثبت کرده و مولف فردوس التواریخ گوید : « آن را در هرات تالیف کرده است ».

۳. اسرارالبلاغه که در حاشیه کتاب المخلاه در ۱۳۱۷ در مصر چاپ شده است. ۴. پند اهل

دانش و هوش به زبان گربه و موش که در هیچ یک از ترجمه ها و فهرستها نام آن نیست. و

این کتابی است به زبان فارسی شیرین و روان که در مقدمه آن نام بهاء الدین عاملی

صریحا آمده است و در مصر در ۱۳۴۶ چاپ شده است.

۵. تحفه حاتمیه در اسطرلاب که به نام رساله اسطرلاب فارسی نیز معروف است و آن را

برای میرزا حاتم بیگ اعتماد الدوله اردو بادی، وزیر شاه عباس، نوشته که در سال ۱۰۹۰

در گذشته است.

۶. تنبيه الغافلين

۷. تهذيب البيان معروف به تهذيب در نحو که آن را محمد بن علی بن محمد حرفوشی

حریری عاملی کرکی شامی شرح کرده است. و نیز سید نعمت الله جزایری شرحی به نا

مفتاح اللیب بر آن نوشته است.

۸. جواب ثلث مسائل

۹. حاشیه ارشاد الاذهان

۱۰. حاشیه تفسیر بیضوی که ناتمام مانده است.

۱۱. حاشیه خلاصه الحساب بر تالیف خود

۱۲. حاشیه خلاصه الرجال یا « حاشیه خلاصه فی الرجال »

۱۳. حاشیه شرح العضدی علی مختصر الاصول

۱۴. حاشیه شرح مختصر الاصول که مولف تاریخ عالم آرا نام می برد و معلوم نیست همان

کتاب سابق الذکر است یا تالیفی دیگر.

۱۵. حدائق الصالحین شرح صحیفه کامله در لؤلؤتی البحرین و قصص العلماء نام آن «

حقایق الصالحین » ثبت شده است.

۱۶. رساله اثنی عشریه که در هیچ یک از تراجم و فهرستها به نام او نیست، ولی در طهران

در ۱۳۰۷-۱۳۰۹ در ذیل تبصره المتعلمین فی احکام الدین، تالیف علامه حلی، چاپ شده است.

۱۷. رساله اعمال اسطرلاب که نسخه ای از آن نزد من هست.

۱۸. رساله تضاریس الارض که در ذیل شرح چغمینی، در طهران، در ۱۳۱۱ چاپ شده.

۱۹. رساله حساب به فارسی

۲۰. رساله حل لعباره معضله فی قواعد الاحکام که نسخه اصل آن در مجموعه رسائل او نزد

آقای سید محمد مشکوه بیرجندی در طهران هست.

۲۱. رساله فی احکام السجود التلاوه

۲۲. رساله فی استحباب السوره و وجوبها که در رد یکی از همعصران خود نوشته است.

۲۳. رساله فی تحقیق جهه القبله که به نام « رساله فی القبله » و « رساله در تحقیق » نیز

معروف است و مولف قصص العلماء، بجز « رساله قبله » رساله دیگری به عنوان « رساله

معروف قبله » ذکر کرده و مولف لؤلؤتی البحرین نیز « رساله فی القبله » آورده است و

نسخه اصل آن در مجموعه ای نزد آقای سید محمد مشکوه بیرجندی است.

۲۴. رساله فی الموارث

۲۵. رساله فی آن انوار سائر الکواکب مستفاده من شمس

۲۶. رساله فی حل اشکالی عطار و القمر

۲۷. رساله فی الدعاء الصلوه علی النبی صلی الله علیه و سلم

۲۸. رساله فی ذبایح اهل الکتاب که نسخه ای از آن نزد من هست.

۲۹. رساله فی طبقات الرجال

۳۰. رساله فی القصر و التخییر فی السفر که به نام « رساله فی قصر الصلوه » نیز معروف

است.

۳۱. زبده فی الاصول الفقه که به اسم « زبده فی الاصول » نیز معروف است و جواد

کاظمینی از شاگردان او آن را شرح کرده و ملا محمد صالح مازندرانی و میرزا محمد هاشم

چهارسوقی نیز آن را شرح کرده اند.

۳۲. سوانح سفر الحجاز، مثنوی فارسی به « نان و حلوا » که از آثار بسیار معروف بهائی است

و کرارا در ایران و خارج از ایران چاپ کرده اند.

۳۳. « شیر و شکر ». منظومه دیگر به فارسی که آن نیز معروف است و خود آن را در

کشکول جای داده است.

۳۴. «طوطی نامه»، منظومه فارسی که پس از این جزو اشعار فارسی او ذکر می‌شود از آن خواهد آمد.

«وفات»

درباره وفات بهاء الدین محمد بهائی مولف تاریخ عالم آرای عباسی که خود در زمان وی بوده و معتبرترین کسی است که در حق او سخن رانده است، گفته: در چهارم شوال ۱۰۳۰ بیمار شد و هفت روز رنجور بود، تا اینکه شب ۱۲ شوال درگذشت و چون وی رحلت کرد، شاه عباس در بیلاق بود و اعیان شهر جنازه او را برداشتند و ازدحام مردم به اندازه ای بود که در میدان نقش جهان جا نبود که جنازه او را ببرند و در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل دادند و علما بر او نماز گزاردند و در بقعه منسوب به امام زین العابدین که مدفن دو امامزاده است، گذاشتند و از آنجا به مشهد بردند و به وصیت خود در پایین پا در جایی که هنگام توقف در مشهد آنجا درس می‌گفت، به خاکش سپردند و اعتماد الدوله میرزا ابوطالب در تاریخ رحلت وی گفت:

رفت چون شیخ ز دار فانی گشت ایوان جنانش مأوای

دوستی جست ز من تاریخش گفتمش: «شیخ بهاء الدین وای»

ظاهرا بقعه ای که مولف تاریخ عالم آرای در این مورد ذکر می کند همان است که امروز در اصفهان به درب امام معروف است.

« مزار »

در باب مزار وی مولف فردوس التواریخ که خود آن را دیده است، می نویسد که جنب روضه رضوی قریب به مسجد گوهرشاد متصل به صحن جدید بر سر راه بقعه به مسجد جامع واقع است.

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله) نیز که در سال ۱۳۰۰ قمری آن را دیده است، در مطلع الشمس چنین می نویسد: « متصل به آستانه در ضلع جنوب و مغرب صحن جدید و در ضلع شرقی و شمال فضایی در پایین پا میان شبستان مسجد

گوهرشاد معروف به شبستان گرم و آشپزخانه صحن جدید و مدرسه پایین پا هست که تقریبا ۲۶ ذرع طول و ۱۶ ذرع عرض دارد و از آن فضا راهی است به صحن جدید و راهی دیگر به مسجد گوهر شاد و بعضی دکانها در اطراف آن است و قبر وی در اطاقی است به طول تقریبا ۸ ذرع و عرض ۴ ذرع و نیم که شاه نشینی به سوی آن فضا دارد و قرینه آن

شاه نشین کوچکتری است که قبر در گوشه مشرق و جنوب آن واقع است و صندوق چوبی مشبک دارد تقریبا به ارتفاع یک ذرع، و قبر تقریبا برابر با زمین است و سنگ مرمری روی آن است و در آن بقعه کتیبه ای است به خط زرین بدین گونه :

« قال الله تبارک و تعالی و من یعظم شعائر الله

فانها من تقوی القلوب و لما کان العالم الربانی

والنحریر الصمدانی شیخ المله و الاسلام

بهاء الدین العاملی تغمده الله بغفرانه و اسکنه

بحبوه جنانه من العلماء الذین قال رسول الله

صلی الله علیه و آله فیهم العلماء ورثه الانبیاء

و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فایدالله الملك

الاعظم مالک رقاب الامم رب الفتق و الرثق والی

مملکه الشرق مؤید الدوله والدين مؤیدا بالعز

والتمکین وسدعضده بالصدره الاعظم و صاحب

المعظم رب المرتبه العلیه المتولی بخدمه الروضه

الرضویه علی مشرفها آلاف السلم و التحیه

حضرت عضدالملک دام اقباله و اجلاله لهذه

الطاعة العظيمة و عماره هذه البقعة الكريمة ان الله

لا يضيع اجر من احسن عملا، قد تم تعمير هذه

البقعة في اواخر شهر رمضان المبارك من شهر

سنة اثنين و ثمانين و... بعد الالف كتبه رجبعلى

الخدام المشهدى».

« مقام شیخ بهائی »

یکی از غنیمتها و فایدههای خاطر گشای ذوق انگیز که در تالیف این وجیزه ناچیز بردم،

این بود که « در مقام بحث از شخصیت شیخ بهائی مخصوصا » این حالت قابل توجه است

که تا امروز-پس از گذشتن سه قرن و نیم- هنوز در بسیاری از احوال دین و دنیای طبقات

مختلفه از مردم ایران اسم و اثری از او دیده و شنیده می شود. کمتر فرد ایرانی می توان

یافت که او را یک موجود ممتاز عالی دارای انواع فضایل صوری و معنوی بشمارد.

از ایران گذشته، تأثیر وجود این مرد در جمیع اقطار عالم اسلام توسعه یافته، در اعماق

نفوس هر ملت رسوخى جداگانه دارد. مطلقاً می توان گفت که سیت شهرت او را احدی از

مشاهیر عالم اسلام حاصل نکرده باشد.

قدر و قیمت هر کسی با تأثیرش در نفوس دیگران تناسب مستقیم دارد، که هر چه آن آثار عمیقتر، وسیعتر و پاینده تر باشد، بر افزونی قیمت موثر بهتر و بیشتر دلالت می نماید.

اما حکم تاریخ در خصوص قدر و قیمت اشخاص فقط پس از گذشتن سالها از عهد حیاتشان قابل اعتماد و اعتبار است.

دنیا دار فنا و زوال و اقتضای طبعش تحلیل و تبدیل و در نتیجه نیستی و فراموشی هر موجودی است. حال اگر در همین خانه نیستی و فراموشی دیدیم اشخاصی کم و بیش

آثاری از وجود خویش در نفوس خلائق باقی گذاشته، نام نیک خود را پاینده ساخته اند، اینجا بایست بگوییم در نفوس این اشخاص اندک یا بسیاری از جوهر وجود خدایان موجود بوده و همین جوهر (یا اقنوم) خدایی است که در توالی قرون و ادوار از آسیب تحلیل و تبدیل طبیعت مصون و پایدار می ماند.

بنابراین مقدمه، شیخ بهائی را از جمله نوابغ ایران و بزرگان مشرق توان دانست، به دلیل اینکه خود نکوکار زیسته و نام نیکش پس از مرگ زنده جاوید مانده، هنوز میلیونها نفوس، نیکی و بزرگواری او را فراموش نکرده اند. خود از برابر دیده ها رفته، اما خیالش از دلها به

در نمی رود.

به علاوه، بسط و تعمیم آثار وجودی شیخ بهائی از جمله نوابغ اسلام و ایران بیشتر است، مثلاً فارابی و ابن سینا فقط قسمتی از داخل محیط مدرسه را تصرف ابدی نموده اند. شاه نعمه... ولی گنج فقر و کنج خانقاه را به چنگ آورده، خیام رئیس خراباتیان آزاده و خواجه عبدا... انصاری انیس مناجاتیان افتاده است. باباطاهر عریان مالک ملک تجرد و فنا بوده، فخر رازی متکلم، نصیرالدین ریاضیدان، غزالی مربی اخلاق، محقق حلی حامل فقه، مجلسی راوی حدیث، احمد اردبیلی زاهد متقی محسوب می شوند و هر یک مقامی معلوم دارد.

هیچ یک از این افراد نوابغ در محیط نفوذ و شهرت دیگران راهی نیافته، اما شیخ بهائی در اندورن خانه هر یک از آنان اقامتگاهی محکم و آراسته دارد، در مسجد و میخانه، در مدرسه و خانقاه، در صومعه و خرابات، هر کجا که قدم بگذاریم نام و نشان بلند و نمایانی از شیخ به جا مانده. این دستجات و عناصر مختلف و متضاد، که توده انبوه ملل اسلام عبارت از مجموع آنها است، هر یک شیخ را از آن خود می شمارد، او را به صدق دل دوست می دارد و به وجودش در میان دسته خود افتخار و به اقوالش استدلال می کند.

شیخ بهائی در سفر و حضر بر کنار تخت شاه عباس کبیر مقامی رفیع داشته و در همان حالت به درون هر یک از طبقات مختلفه قدم می گذاشته. گویند به تماشای معرکه

مارگیرها و حقه بازهای وسط میدان هم می رفته و در کلبه حقیر کمترین پیرزن فقیر نیز صاحب خانه به حساب می آمده، همه او را از دل و جان می پذیرفته اند. کیست جز او که توانسته باشد آب و آتش را به هم آمیخته، از شاه تا گدا، عارف تا عامی، امیر تا حقیر، غنی تا فقیر، همه را به خود راه دهد و در میان همه راه یابد؟!